

نبضم را بگیر، همهمه بودن دارد

روایتی از زندگی زنده‌یاد دکتر طاهره صفارزاده

کتاب نبضم را بگیر، همهمه بودن دارد دومین شماره از مجموعه «مفاخر امروز» است که به قلم دو تن از دانشجویان زنده‌یاد دکتر طاهره صفارزاده و به منظور شرح زندگی و آثار این بانوی فرهیخته نگاشته شده است. کتاب به منظور امانت‌داری در روایت زندگی وی، با استناد به کتاب بیدارگری در علم و هنر به نگارش درآمده است.

دکتر طاهره صفارزاده (۱۳۱۵-۱۳۸۷ ه. ش) شاعر، مترجم، نظریه‌پرداز و قرآن‌پژوه معاصر، در روزهای غربت ارزش‌های اسلامی و انسانی، با کلام فاخر و شعر سپید به مخالفت با استبداد پرداخت و در این راه استقامت و وزید و همه نامالایمات را به جان خرید. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، با تشکیل کانون فرهنگی نهضت اسلامی، مردانه به میدان آمد و به پرورش جوانان ادب‌دوست پرداخت؛ کانونی که در نهایت، به تکوین تشکیلاتی منجر شد که امروز به نام حوزه هنری شناخته می‌شود. وی سرانجام پس از عمری خدمت‌گزاری به فرهنگ و تمدن اسلامی، در کسوت شاعری و استادی دانشگاه به مقام مؤانست با کلام الهی نایل شد و به برکت ترجمه‌اش از قرآن و معارف ائمه^(ع) به زبان‌های انگلیسی و فارسی، گمشدگانی به وادی حقیقت هدایت یافتند. آثار وی، جز مجموعه سروده‌هایش عبارتند از:

۱. ترجمه قرآن به دو زبان انگلیسی و فارسی.
۲. ترجمه مفاهیم بنیادی قرآن مجید.
۳. ترجمه دعاهای عرفه، کمیل، ندبه و جوشن کبیر، و ترجمه گزیده‌هایی از سخنان پیامبر اکرم^(ص) به انگلیسی، با عنوان مفاهیم قرآنی در حدیث نبوی.
۴. اصول و مبانی ترجمه.

کتاب حاضر با سخنانی ادبی در وصف زنده‌یاد طاهره صفارزاده آغاز می‌شود. در این بخش، که به قلم فاطمه ابراهیمی نگاشته شده است، وی از تلاش خود برای مصاحبه با صفارزاده، به رغم میل باطنی استاد به پذیرفتن این مصاحبه و در نهایت پذیرش آن، سخن می‌گوید.

نسرین حیدرزاده*



* نبضم را بگیر، همهمه بودن دارد

* منیژه آرمین، فاطمه ابراهیمی

* چاپ اول، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۸

صَفَّارزاده در آغاز مصاحبه می‌گوید:

«سال ۱۳۱۵ هجری قمری در خانواده‌ای متوسط، با پیشینه‌ای از مردان و زنانی با نگرش و رفتاری عرفانی و روحیه‌ای ستم‌ستیز، در سیرجان به دنیا آمدم. پدرم مردی اهل علم و عرفان بود. پنج سال از تولدم نگذشته بود که پدرم، درویش، به دلیل بیماری حصبه و عدم تشخیص صحیح پزشک درگذشت. مرگ او مادرم را بسیار متأثر و ناراحت کرد. مادر که علاقه زیادی به پدر داشت و ماه‌های آخر بارداری را می‌گذراند، مرگ ناگهانی پدر، مصیبت بزرگی را برای او به ارمان آورد. او در فراق پدر چنان بی‌قرار و ناآرام بود که زودتر از زمان موعود، فرزندش را به دنیا آورد و خود به سوی پدر شتافت. مراسم هفت مادر در چهلمین روز درگذشت پدر برگزار شد» (ص ۲۰).

وی در ادامه از اینکه مادر بزرگش، بی‌بی مرصع، کفالت او، خواهرش سیمین و برادرش جواد را بر عهده گرفت، و نیز از سرپرستی نوزاد تازه‌متولدشده، با نام جلال، به وسیله عمویش سخن می‌گوید. طاهره در شش‌سالگی به مکتب می‌رود تا قرآن بیاموزد. به نقل از وی: «مکتب‌خانه و درسی که ملاباجی به من آموخت، بزرگ‌ترین ثروت در تمام عمرم شد» (ص ۲۱).

صَفَّارزاده نخستین شعرش را با عنوان «بینوا و زمستان» در سیزده‌سالگی سرود، که در روزنامه دیواری مدرسه جا گرفت. سال‌ها بعد به اخذ مدرک دیپلم ادبی با رتبه نخست نایل آمد و هم‌زمان، در امتحان ورودی دانشگاه در سه رشته حقوق، ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی شیراز قبول شد که از میان آنها رشته ادبیات انگلیسی را انتخاب کرد. چند ماه از ورود او به دانشگاه نگذشته بود که یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی با نام نورانی وصال - که از خانواده‌های

ادیب و سرشناس شیراز بود و سالیان سال از طبقه اشراف - از او خواستگاری کرد؛ اما طاهره که نسبت به زیور و زینت دنیا بی‌اعتنا بود، به او جواب رد داد. (او پس از متار که با همسر اولش، سرانجام به همسری نورانی وصال درآمد.) در همین دوران بود که شعر «کودک قرن» را سرود:

کودک این قرن

هر شب در حصار خانه‌ای تنهاست

پُر نیاز از خواب، اما

وحشتش از بستر آینده و فرداست (ص ۲۶)

وی در این شعر، مادران مدرنی را به تصویر می‌کشد که شب‌زنده‌داری‌هایشان را پشت میز قمار می‌گذرانند و کودکان خود را رها می‌کنند؛ شعری که از سوی فرح پهلوی و برخی از روشنفکران آن زمان، با برچسب‌هایی نظیر احساساتی، شعاری و... مورد طعن و تریض قرار گرفت.

صَفَّارزاده به سال ۱۳۳۷ از دانشکده زبان و ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شد و در همان سال با دکتر محمدرضا جبارپور - از دوستان برادرش در کرمان - ازدواج کرد؛ اما پس از چندی و با وجود باردار بودن، به اعتیاد همسرش پی برد و همین امر به جدایی او از همسرش انجامید. طاهره پس از متار که، به همراه فرزند یک‌ساله‌اش، علیرضا، به تهران آمد. در تهران برای تأمین معاش به کارهای متعددی روی آورد: کار در شرکت بیمه، تدریس در مؤسسه زبان انگلیسی، نوشتن داستان‌هایی با نام مستعار برای نشریات، و کار در اداره نگارش و ترجمه. وی با کار در اداره نگارش و ترجمه، بورسیه‌ای سه ماهه برای گذراندن دوره‌ای در انگلستان گرفت. طاهره با وجود عشق به فرزند و وطن و به رغم میل باطنی، مأموریت انگلیس را پذیرفت و فرزندش را به خواهرش، سیمین، سپرد؛ اما هنوز یک ماه از اقامتش در آنجا نگذشته بود که تلگرافی از سوی برادرش، جلال، مبنی بر آمدن به ایران دریافت کرد. طاهره پس از بازگشت به ایران، دریافت که فرزندش، علیرضا، بر اثر تزریق واکسن کزاز دچار خفگی شده و جان باخته است. مرگ فرزند، حادثه تلخ دیگری بود که زندگی طاهره را ورق زد. او پس از مرگ فرزند، به کار خود بازگشت و به ساخت فیلم‌های مستند و ترجمه فیلم‌ها دعوت شد. در یکی از مأموریت‌ها از طرف بخش سمعی - بصری شرکت نفت - که مسئول تهیه فیلم مستند بود - از او خواسته شد تا به اردوی فرزندان کارگران نفت برود و داستانی از دوره دروازه اقامت آنان در اردوگاه بنویسد. طاهره با ورود به اردوگاه و شنیدن گفته‌های بچه‌ها مبنی بر وضعیت بد خانواده‌های آنها، تبعیضی که معلمان نسبت به آنها و فرزندان کارمندان قائل می‌شدند، و رفتارهای توهین‌آمیز فرزندان کارمندان، فریاد اعتراض برآورد و هنگامی که بچه‌ها برای خواندن سرود پای پرچم جمع شدند و به جان ولی‌عهد دعا می‌کردند، پشت بلندگو رفت و طی بی‌محتوا خواندن برنامه‌های اردوگاه، از بچه‌ها خواست تا از حق خود دفاع کنند. این افشاگری، فردای آن روز، او را به بازجویی

بوی عود را شنیده بودم
بوی سوختن استخوان همدیده
دیر و دیر و دیر و دیر می‌آید دیدم
بارش مهاراچه و بانو
گفتم و حد هُلا اله الاهو

۷۶

کتاب ماه ادبیات شماره ۴۵ (پیاپی ۱۵۵) بهمن ۱۳۸۹

منیر طر مین زنده بیستای شاعران زنده طاهر صفا را زنده همه اش سفر است؛ سفر اول، سفر بیخ سفر عبدعلی مسافر ز مرمی سفر بیسلمان بیداران، سفر در آینه‌ها در آینه‌ها بیانی سفر سفر هر پایانی

منیره آرمین: دنیای شاعرانه طاهره صفارزاده،

همه اش سفر است؛ سفر اول، سفر پنجم،

سفر عاشقانه، سفر زمزم، سفر سلمان، سفر

بیداران، سفر در آینه‌ها. این سفرها را پایانی

نیست؛ همچنان که فریاد حق طلبانه شاعر و

طنین شعر او در گوش زمان

در این سمت به اجرای طرح بازآموزی دبیران در رشته‌های مختلف - طرحی که از خود او بود و به منظور برطرف ساختن نقاط ضعف آموزش پیش از دانشگاه تصویب شده بود - پرداخت. سپس سرپرستی کمیته طرح و برنامه‌ریزی زبان‌های خارجی را بر عهده گرفت. وی در این کمیته پیشنهاد داد تا ضوابطی برای تدوین کتب زبان تخصصی در رشته‌های مختلف دانشگاهی ایجاد شود؛ اما همین که پیشنهاد بررسی کتاب‌های نیمه تخصصی زبان که متون آنها قدیمی شده بود را داد، ناگهان با مقاومتی غیرمنطقی مواجه شد و مخالفان از آن پس اظهار داشتند که برنامه خصوصی سازی در راه است و تعداد صفحات کتابها باید کاسته شود و هر روز بهانه جدیدی می‌آوردند، تا اینکه این امر به استعفا صفارزاده از کار و خانه نشینی مجدد منجر شد. وی پس از خانه نشینی مجدد، فرصت را برای انس با قرآن و ادعیه معتنم شمرد. خود می‌گوید:

«فرصت را غنیمت دانستم و به طور تمام وقت به ترجمه قرآن پرداختم و برای گرفتن انتقام، به خداوند قادر متعال پناهانده شدم که زیباترین پناهگاه برای پناهندگی است» (ص ۶۵).

وی در ادامه می‌افزاید:

«برای به انجام رساندن پروژه، روزی ۱۶ ساعت کار می‌کردم. بنابراین در قطع معاشرت‌ها و امور غیرضروری، اراده راسخ به خرج دادم تا طبق نظم، کار پیش برود. گاهی یک غذا را سه روز متوالی می‌خوردم و هیچ‌گاه احساس خستگی و کسالت نمی‌کردم. آن دو سال کار تمام وقت قبل از انقلاب هم کمک بزرگی به این پنج سال کار مداوم بود. متوجه شدم در بیانات الهی، حکمت‌ها نهفته است که با روح ارتباط پیدا می‌کند و روح انسان از نور متجلی می‌شود» (ص ۶۷).

در ساواک کشانند. از آن پس، طاهره که محیط اداره را تحمل ناپذیر دیده و از سویی دل تنگی بر اثر مرگ فرزند، به قصد ادامه تحصیل رهسپار لندن می‌شود. در لندن با فرستادن چند شعر ترجمه شده برای انجمن شعر لندن، پس از یک هفته، نامه‌ای مبنی بر همکاری، از دانشگاه «آیووا» دریافت نمود. طاهره که قبل از خروج از ایران به زبان خاص شعری دست یافته بود، با حضور در لندن، توجه شاعران را به خود جلب کرد و در کمتر از دو سال به شهرتی درخور توجه رسید. طی همین دیدارها و مراودات با نویسندگان و شاعران آن دیار، کم‌کم آنها از مظالم رژیم پهلوی و نقش ساواک اطلاع یافتند؛ به طوری که در آثارشان اشاراتی به اوضاع ایران کردند. این کار در سال ۱۳۴۷، یعنی زمانی که خارجی‌ها از شاه چهره‌های دیگر می‌شناختند، ضربه جبران ناپذیری برای رژیم پهلوی در بر داشت.

صفارزاده در آنجا ضمن آموختن، تدریس کاربردی نقد ادبی و پروژه شعر امروز جهان را بر عهده گرفت؛ تا اینکه به ایران بازگشت و به عنوان اولین استاد تدریس کاربردی نقد ادبی، مشغول به تدریس شد؛ اما به زعم او، دانشگاه زندانی محترمانه بود. پس از ورود به ایران، تا یک دهه، شعرش مطرح نشد، مگر به قصد آزار و توطئه. مدت‌ها از شعرهای بلند «سفر اول» و «سفر زمزم» - که نمونه‌هایی از شعر ضد استعماری او بود و نشانگر سبکی خاص در شعر امروز - انتقاد می‌شد. گاهی در نشریه‌ای، یک نفر به عمد از آثار او تعریف می‌کرد و به دنبال آن، نقدی کوبنده علیه او نوشته می‌شد. به نقل از وی می‌خوانید:

«در شبکه‌ای از توطئه‌ها قرار داشتیم؛ رسانه‌ها شایعه می‌ساختند، خبر جعل می‌کردند، دروغ می‌نوشتند، عکس مونتاژ می‌کردند، شعرم را مثله می‌کردند و بسیاری شرارت‌های دیگر که موجب شده بود تا سال‌های پیش از انقلاب، تمام ارتباطم با رسانه‌های گروهی به نوشتن تکذیب‌نامه محدود شود» (ص ۴۴).

صفارزاده به دلیل مطالعات و تحقیقات ادبی در ایران، موفق شد زبان و سبکی جدید از شعر را با عنوان «طنین» معرفی کند:

شعری بی تشویش وزن
شعری با روشی استعاره
زمزمه‌ای روشنفکرانه
گوش‌ها راهیان آهنگند

طنین حرکتی است که حرف من در ذهن خواننده می‌آغازد (ص ۴۵) این شعر، که شعر مقاومت دینی و طنزی سیاسی به شمار می‌رفت، در آغاز، بحث برانگیز شد؛ تا آنجا که در سال ۱۳۵۵ به اتهام نوشتن شعر مقاومت دینی و امضا نکردن برگه عضویت اجباری در حزب «رستاخیز»، از دانشگاه اخراج و خانه نشین شد و از آنجا بود که فرصتی برای خلوت با قرآن و احادیث و زیارت عاشورا در درونش شکل گرفت. در سال ۱۳۵۶ «کانون فرهنگی - هنری نهضت اسلامی» را به کمک نویسندگان سرشناس مسلمان راه‌اندازی کرد، که هم‌زمان با ثبت نام ۳۰۰ نفر در این مرکز، انقلاب به پیروزی رسید. دو سال پس از انقلاب، به سرپرستی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منصوب شد. وی

صفارزاده سرانجام پس از عمری تلاش در اشاعه فرهنگ اسلامی، بر اثر بیماری سرطان جان باخت.

بخش بعدی کتاب، «احادیث به روایت دیگران» نام دارد و شامل دو خاطره است؛ خاطره نخست، از منیژه آرمین - از دانشجویان استاد صفارزاده - و خاطره دوم، از اعظم سازور - یکی دیگر از دانشجویان - است، که این بخش به وسیله فاطمه ابراهیمی نوشته شده است. در خاطره نخست، منیژه آرمین از چگونگی آشنایی خود با استاد در یک روز بهاری، به بهانه عیددیدنی، به همراه گروهی از شاگردان سخن می‌گوید. وی در این بخش، از جد و جهد استاد در تصحیح و بازخوانی ترجمه قرآن به انگلیسی و شیوه نقد او در کلاس‌های نقد ترجمه، سادگی پوشش استاد به هنگام حضور در کلاس، جسارت او در نقد کتاب کوکتل پارتی از تی. اس. الیوت - نویسنده‌ای که از نظر دانشجویان ادبیات، از غول‌های ادبیات معاصر بود - و در نهایت، از خاطرات شرکت در مراسم تدفین استاد در امامزاده صالح یاد می‌کند. در بخشی از این خاطرات می‌خوانید:

«از زندگی‌اش گفت: اما حالا که آن لب‌ها خاموش شده است، فکر می‌کنم زندگی خانم صفارزاده همین ترجمه‌هایش است؛ همین شعرهایش، همین تفسیری که بر جوشن کبیر نوشته است... و آن فریادی که بعد از سال‌های ۵۰ بلند شد؛ فریادی که مثل فریاد بسیاری از روشنفکران آن زمان، به یأس فلسفی نیبوست» (ص ۸۲).

در خاطره دوم، نگارنده از آشنایی با استاد در کلاس ترجمه متون ادبی در دوره فوق لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران، و تأکید استاد بر تحلیل متون به جای حفظ کردن آنها، بررسی اشکالات ترجمه نامی‌ترین مترجمان کشور، توجه دادن دانشجویان به نیاز کشور به ترجمه، اقتدار وی در کلام و صلابت در رفتار، و صرف وقت کلاس به ترجمه و تصحیح تلفظ دانشجو یاد می‌کند. در بخشی از این خاطرات می‌خوانید:

«شاگردی در کنار ایشان شانس بزرگ زندگی‌ام بود و کلاس ترجمه متون ادبی، شیرین‌ترین ساعات دانشگاهی‌ام محسوب می‌شد. هرچه بیشتر سخن می‌گفت، احساس می‌کردیم که با وجود طی دوران فوق لیسانس، چقدر بی‌اطلاع و کم‌دانش هستیم. عمق کلماتش آن قدر وسیع بود که در همان دوران، تأثیر خود را بر تک تک ما گذاشت. در کنار او، علاوه بر درس ترجمه متون ادبی، به ترجمه هستی پرداختیم» (صص ۹۰-۹۲).

«تقد و بررسی آثار» عنوان بخش بعدی کتاب است، که خود متشکل از سه قسمت است؛ بخش نخست، «پیوندان جاویدان، تأملی در شعر طاهره صفارزاده» نام دارد که کاری است از منیژه آرمین. در این بخش، آرمین به مختصات شعری صفارزاده از آغاز تا پایان می‌پردازد. وی در این بررسی اذعان می‌دارد که شعرهای آغازین طاهره صفارزاده، با وجود پرداخت به مسائل احساسی، زنی را به ما نشان می‌دهد که به دل‌بستگی‌های مرسوم، پشت پا زده است: رهایم تا ز بند کام

و از زنجیرهای زنگ‌دار نام
نیازم پیش اینها نیست
خدا و شعر

اینها نیز پیوندان جاویدم (ص ۱۰۰)

بعد از این دوران، طاهره صفارزاده پای به دوران تازه‌ای می‌گذارد. «کودک قرن» او فریادی است علیه تهاجم بی‌امان بر صدآرزوها، که تنهایی و نالیمنی کودک را در برابر مادری که از طبیعت خود خارج شده است، نشان می‌دهد.

در دفتر دوم اشعار صفارزاده، که بین سال‌های ۴۱ تا ۴۷ سروده شده است، شاعر به دیدگاه‌هایی تازه در شعر دست می‌یابد. زبان او هویت پیدا می‌کند و قالب به محتوا نزدیک می‌شود. او همچنان در این مجموعه، رسوم غلط را زیر سؤال می‌برد؛ رسومی چون واکنش جامعه نسبت به تولد دختر. در این دوره به اشعاری برمی‌خوریم که عشق‌های ناکام را به تصویر می‌کشد.

در شعر «مرز تصویرها» - که به این دوران تعلق دارد - از دریافت‌های زنی سخن می‌گوید که دغدغه مسائل مردم و اجتماع را دارد:

نجوای بچه‌های محل

و حرف نان

آرامش مردابی تل خاکروبه را

آواره می‌کند (صص ۱۰۲-۱۰۳)

در شعر «مزرعه» او از زنانی که به زور جواهر می‌خواهند تصویری از زیبایی خود را در آینه ببینند و از صداقت آینه سخن می‌گوید:

هر شب زنی به جنگ آینه برمی‌خیزد

با تکه سنگ‌های جواهر

اما صداقت آینه

حرف شکست را

در نورهای اشک

فریاد می‌کند (ص ۱۰۳)

در شعر «پرسش»، تردید خود را در برابر عشق ظاهر می‌کند و در شعر «زاویه‌ها» - که محصول همین دوران است - شاعر زبان به اعتراض به شعر زمانه خود و تکرارهای لفظی می‌گشاید و پرچم مخالفت در برابر تکرار این‌گونه مفاهیم را بلند می‌کند:

من از مداومت پنجره

دریچه و در

میان شعر زمانم به تنگ آمده‌ام

چقدر آینه

چقدر ماهی

چقدر مصلوب

مگر فضای این همه تنهایی کافی نیست

که من چنان برهنه شوم

که هیچ آینه نتواند گفتن

و چنان فریاد شوم

که هیچ پنجره نتواند شنیدن (از مجموعه دفتر دوم، ص ۱۰۴ کتاب) بعد از این دوران، به دورانی متفاوت از زندگی صفارزاده برمی‌خوریم. در این دوره، او روشنفکری است که به مذهب گرایش دارد و این نوع گرایش با نوعی مبارزه همراه است. در همین دوران، صفارزاده شعرهایی به زبان انگلیسی سروده و این در زمان حضور وی در آمریکا و در جمع شاعران و روشنفکران ملیت‌های مختلف است. در این دوران، مبارزه‌ای را که جوان‌های آن در اولین شعرهای او دیده شده است، به شکل مسائل استعماری جهان مطرح می‌کند؛ مسائلی نظیر رنج سیاه‌پوستان و وضع فلسطینی‌ها، اشاره به تیپ‌های اجتماعی عافیت‌طلب، جاه‌طلب و فرصت‌طلب، انتقاد از نظام بوروکراسی در شعر «استعفا». در این دوره آدم‌هایی از ملیت‌های مختلف، در نقش استعمارگر در شعر او حضور دارند. تضاد بین گفتار و کردار رهبران چپ، پارتی‌بازی، و... از دیگر مضامین شعر این دوره‌اند.

اما شعر «سفر اول» نقطه عطفی در شعر طاهره صفارزاده است. در این شعر، عواطف انسانی، مسائل سیاسی و اجتماعی و مسائل شخصی شاعر و همچنین آنچه در زندگی می‌گذرد، همچون رنگ‌هایی که نقاش کنار هم می‌گذارد، به یکدیگر نزدیک می‌شوند و ما را به کلیت اثر می‌رسانند:

بوی عود را شنیده بودم
بوی سوختن استخوان و عدد را نه
دیروز بر دوش آدمی ازبایه‌ای دیدم
بارش مهارچه و بانو
گفتم وحده لا اله الا هو (ص ۱۰۹)

در همین شعر، از آرزوی سقوط دیکتاتورها - که عامل بی‌عدالتی هستند - یاد می‌کند.

آرمین در ادامه این بررسی، طاهره صفارزاده را نخستین شاعری می‌داند که توانسته است مفاهیم مختلف و گاهی متضاد را به نحوی شاعرانه کنار هم بچیند؛ و در همین جاست که سبکی تازه، با نام «طنین» می‌آفریند:

طنین حرکتی است که حرف من در ذهن خواننده می‌آغازد
گاهی دلم برای یک روشنفکر تنگ می‌شود
تعریف لغتنامه را درباره‌اش خوانده‌ای؟
موجود افسانه‌ای غریبی است (صص ۱۱-۱۲)

در شعر «سفر زمزم» با شاعری کاملاً مذهبی روبه‌رو هستیم. شعر «سفر اول» جواب طبیعی شاعری آگاه نسبت به مسائل زمان خود است؛ شاعری که مسائل اجتماعی، مهم‌ترین مشغله فکری اوست و شاید به همین دلیل است که خود را با فروغ فرخزاد، مقایسه می‌کند: شاعر خوشبختی را در شهرم به یاد می‌آورم که همیشه پایش را در پاشویه حوض می‌گذارد و در ازدحام صدای گنجشکان سیب‌های مهربانی را گاز می‌زند (ص ۱۱۵)

در «سفر عاشقانه» زنی است که تنهایی خود را در ابعادی بسیار وسیع و در عناصری که در اطرافش می‌گذرد، منعکس می‌سازد:

سپور صبح مروارید
که نامه را به مالک می‌بردم
سلام گفتم
گفت سلام
سلام بر هوای گرفته
سلام بر سپیده ناپیدا
سلام بر حوادث نامعلوم
سلام بر همه الا بر سلام فروش (ص ۱۱۶)

صفارزاده در سال ۱۳۵۷ شعری درباره شهیدای انقلاب می‌سراید که سرشار از مفاهیم بدیع است. در سال ۱۳۵۸، شاعر علت تفرقه ملت‌ها را هوای نفس می‌داند.

از جمله صداهای تکراری در اشعار صفارزاده، صدای اذان است. آرمین «بانوی ما» را یکی از زیباترین فرازهای اشعار مذهبی طاهره صفارزاده می‌داند؛ شعری که شاعر با بیانی تصویری عرفان، انسان و طبیعت و مذهب را به هم می‌پیوندد:

بانو نشسته بود
بر تپه‌ای بلند
خورشید
از بطون دشت برون می‌زد
یکی شدن آفتاب و خاک
رنگ غریبی داشت (ص ۱۳۶)

آرمین در پایان نقد و بررسی سروده‌های صفارزاده می‌گوید: «دنیای شاعرانه طاهره صفارزاده، همه‌اش سفر است؛ سفر اول، سفر پنجم، سفر عاشقانه، سفر زمزم، سفر سلمان، سفر بیداران، سفر در آینده‌ها. این سفرها را پایانی نیست؛ همچنان که فریاد حق طلبانه شاعر و طنین شعر او در گوش زمان» (ص ۱۳۷).

«گفت‌وگو با دکتر طاهره صفارزاده در استقبال از انتشار ترجمه ارزشمند قرآن حکیم» عنوان بخش دیگری از کتاب است. در این بخش، منیژه آرمین طی گفت‌وگو با صفارزاده، از تأثیر تدبیر در آیات قرآن در زندگی افراد، دلیل خانه‌نشینی استاد پس از انقلاب، نگاه مفهومی استاد به ترجمه آیات، وجود روح شاعرانه در ترجمه آیات، و اثرپذیری روشنفکران غرب‌زده از ما می‌پرسد.

در بخش پایانی کتاب، «وارث آب و خرد و روشنی»، که کاری است از رضا اسماعیلی، وی مؤلفه‌های اساسی شعر صفارزاده را با نگاهی اجمالی، به برخی از سروده‌های وی برمی‌شمارد. این مؤلفه‌ها عبارتند از: توجه دادن جامعه به کرامت عقل، احیای کرامت انسانی و تکریم انسان، دین‌مداری و خداپاوری، ارادت به ساحت مقدس شهیدای انقلاب اسلامی.

پی‌نوشت:

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی